



قسمت دوم از فصل دوم سریال وست ورلد از شبکه HBO پخش شد. محبوبیت این سریال علاوه بر توانایی‌های بازیگرانش، به خاطر هیجان و داستان حساب شده است که باعث می‌شود به تک‌تک لحظات آن توجه کنیم. همانطور که می‌دانید به دلیل محبوبیت این سریال، پس از انتشار هر قسمت، نقد و بررسی آن را بر روی سایت شبکه قرار خواهیم داد.

انتشار: 9 اردیبهشت (april) (29)	تجدید دیدار	فصل دوم - قسمت دوم
------------------------------------	-------------	--------------------

خلاصه و معرفی شخصیت‌های فصل اول را در [اینجا](#) و نقد و بررسی اپیزود اول فصل دوم را در [اینجا](#) بخوانید. اپیزود دوم به نویسندگی «جاناتان نولان» و «کارلی ری» و به کارگردانی «وینسینزو ناتالی» انجام شد. در این قسمت شاهد خطوط زمانی مختلف و طرح سوالات بسیاری بودیم که باید جواب آنها را در آینده ببینیم. در واقع این قسمت پدر قسمت‌های بعدی است. تجدید دیدار به ملاقات‌های مجدد شخصیت‌های مختلفی اشاره دارد که در ادامه مطلب به آنها اشاره می‌کنیم.

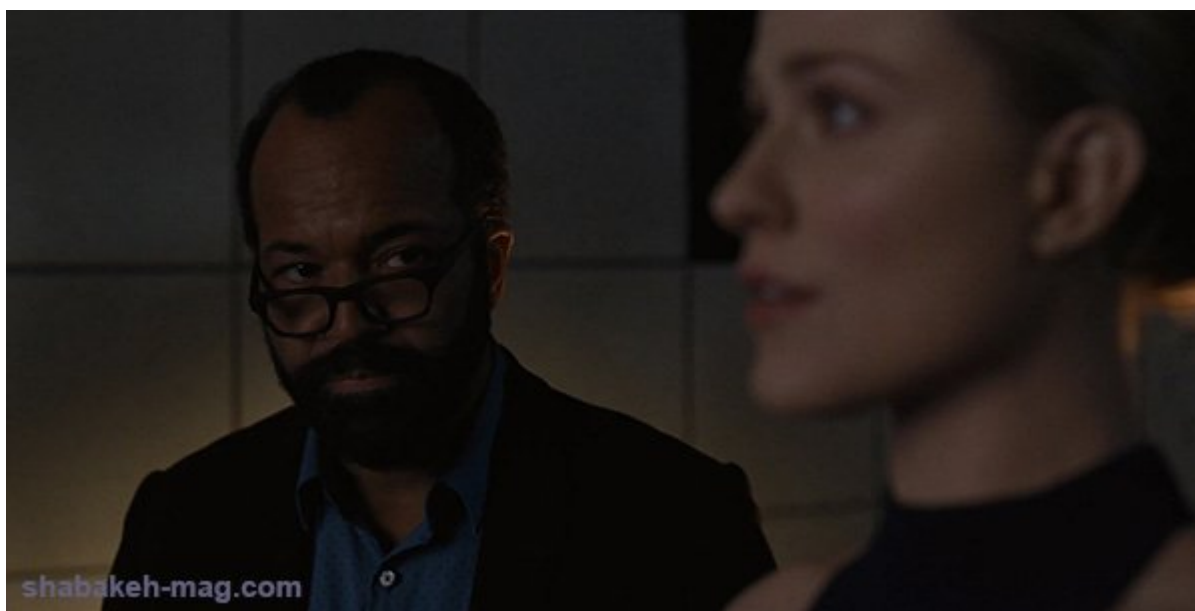
### بررسی کلی اپیزود دوم

در ادامه انقلاب اندرویدها، «دُلورس» به همراه «تدی» و «آنجلا» به دنبال شکار انسان‌ها است. آنها متوجه تعداد زیاد نیروهای امنیتی پارک می‌شوند که بین 600 تا 800 نفر است. برای مقابله با این نیروها، خواستار جمع‌آوری ارتشی از میزبان‌ها می‌شوند که تا حدودی نیز به هدف خود می‌رسند. «مرد سیاه‌پوش» نیز به راه خود ادامه می‌دهد و به سراغ «لورانس» می‌رود که در فصل اول نیز او را همراهی می‌کرد. البته با این تفاوت که این بار مرگ واقعی در یک قدمی آنهاست.



بازگشت «لوگان» و «ویلیام» اتفاق مهم دیگری بود که پیش‌تر در تریلر این اپیزود دیده بودیم. در چند دهه پیش لوگان با ملاقات‌هایی که با افراد مربوطه دارد، متوجه تفاوت westworld با سایر گزینه‌هایی می‌شود که می‌تواند روی آنها سرمایه‌گذاری کند. ویلیام نیز در حال راضی کردن پدرزن خود (پدر ویلیام) برای خرید پارک است.

در این قسمت شخصیت «برنارد» را ندیدیم، اما آرنولد وجود داشت و همچنان با قدیمی‌ترین روبات ساخته شده یعنی دلورس صحبت می‌کرد. او اعتقاد داشت که دلورس هنوز کامل نیست و به همین دلیل اجازه رونمایی از آن را به «رابرت» نداد. او دنیای واقعی را به دلورسی نشان داد که جز زیبایی چیزی نمی‌دید و از پسرش چارلی صحبت می‌کرد که در آن زمان هنوز زنده بود.



## نکات آشکار داستان

ویلیام سیاه‌پوش باید به تنهایی بازی را انجام دهد. در اپیزود قبل دیدیم که رابرت در جسم رابرت کودک با مرد سیاه‌پوش صحبت می‌کند و از طرح یک بازی جدید سخن می‌گوید. همانطور که در بررسی آن قسمت در وب‌سایت شبکه‌مگ، گفته شد، رابرت به راحتی کنار نمی‌کشد. در اینجا شخصیتی به نام «إل لوزا» را دیدیم که به نوعی خود رابرت محسوب می‌شد و اجازه نداد مرد سیاه‌پوش از افرادش استفاده کند. رابرت برای ویلیام سیاه‌پوش یک بازی

single player طراحی کرده است.

بالاخره دلورس و «میو» به یکدیگر رسیدند. علی‌رغم اینکه انتظار می‌رفت این دو با یکدیگر همراه شوند اما از برخورد سرد، دیالوگ‌های تهدیدآمیز و صورت مصمم آنها، متوجه اختلاف نظرشان در مورد آزادی میزبان‌ها شدیم. راه این دو خیلی زود از یکدیگر جدا می‌شود.



مرموزترین نام این دو اپیزود «آنسوی دره» بود. «گلوری» نام دیگر آنسوی دره است و در انتها متوجه شدیم که نه یک مکان، بلکه یک سلاح است. مرموزترین شخصیت این روزهای داستان نیز، بدون شک «آنجلا» است. او به عنوان یک شخصیت جدید ظاهر شد که بدین ترتیب او را در 4 نقش مختلف دیده‌ایم. او حالا (در زمان انقلاب) همراه همیشگی دلورس است و این دو با یکدیگر، زوجی خطرناک برای نژاد انسان‌ها محسوب می‌شوند.



## دیالوگ‌های معنادار

دیالوگ‌های ویلیام جوان و ویلیام سیاه‌پوش با اهمیت‌تر از چیزی است که در ابتدا برداشت می‌شود. ویلیام به دلورس پدر می‌گوید: «تا 20 سال آینده اینجا تنها واقعیتی که اهمیت خواهد داشت». و در ادامه می‌شنویم: «اینجا کسی مهمان‌ها رو تماشا نمی‌کنه. اونها آزاد هستند و می‌تونن خود واقعیشون رو بینن». این جملات را پیش‌تر نیز از زبان رابرت در فصل اول شنیده بودیم. از طرف دیگر ویلیام سیاه‌پوش در حالی که یک موسیقی دلهره‌آور را می‌شنویم،

می‌گوید: «مردم دنبال جایی بودند که به دور از چشم خدا نگاه کنند و قضاوت نشوند. اما ما اونها رو نگاه کردیم و کارهاشون رو حساب و کتاب کردیم. هر چند که هدف ما قضاوت نبود». اصلاً وست ورلد چه جایی است؟ چرا ویلیام جوان اینجا را با اهمیت‌ترین مکان در آینده می‌بیند؟ چرا بارها در طول این اپیزود از واژه judgment یا «قضاوت» استفاده شد؟ این دیالوگ‌ها قطعاً با ماشین‌آلات آخر داستان و احتمالاً با مخفی‌کاری‌هایی که در قسمت قبل دیدیم ارتباط دارد.



«انگار ستاره‌ها روی زمین پراکنده شدن. تا بحال چیزی به این باشکوهی دیده بودی؟» زمانی که آرنولد، دلورس را با دنیای واقعی آشنا می‌کند، دو بار این دیالوگ را از دلورس می‌شنویم. جمله دوم بعداً هم تکرار می‌شود. یک بار از زبان دلورس که در کنار لوگان است و یک بار از زبان ویلیام، زمانی که ماشین‌آلات حفاری را به او نشان می‌دهد. مشخص است که تکرار جملات دلورس آگاهانه نیست. شاید یک اسم رمز یا دیالوگ شخصی خاص است که در ذهن او بجای مانده است. شاید این دیالوگ را به ویلیام ربط دهید. اما می‌دانیم که خط زمانی گردش آرنولد و دلورس، قبل از خط زمانی صحبت ویلیام با دلورس است. زیرا در آن زمان هنوز پارکی ساخته نشده است و ویلیامی وجود ندارد.

## مطلب پیشنهادی



آخر هفته با شبکه: نگاهی به فیلم بازی تقلید در باره کار و زندگی آلن تورینگ  
بازی تقلید: زندگی ناتمام نابغه‌ای که بازی را تمام کرد

## خط‌های زمانی مختلف

اتفاقات این اپیزود در زمان‌های مختلفی دنبال شد. هر چند که در مورد آنها مطمئن نیستیم اما بنظر می‌رسد آنها را می‌توان در 4 زمان قرار داد:

1. بلافاصله بعد از انقلاب: کارهای مرد سیاه‌پوش، سفر میو و جمع‌آوری ارتش توسط دلورس، همه در یک زمان اتفاق می‌افتند. اگر بخاطر داشته باشید در قسمت قبل، آنجلا به یکی از انسان‌های همراه برنارد و شارلوت اجازه فرار داد. در این قسمت مشخص شد که او را تعقیب کرده‌اند و به محلی از پارک رسیده‌اند که کارکنان در حال تعمیر و زنده کردن دوباره میزبان‌ها هستند. پس بنظر می‌رسد که این اتفاقات تنها یک روز پس از انقلاب است.
2. حضور «جیم دلوس»: زمانی که هلی‌کوپتر فرود می‌آید و ویلیام، پدرزنش را برای خرید پارک قانع می‌کند، مدتی از



سرمایه‌گذاری لوگان روی پارک گذشته است. اگر مهمانی بازنشستگی جیم دلوس را در همین زمان بدانیم، چند سال از زمان شروع پارک گذشته است. چون ویلیام صاحب دختری شده است که 4-5 سال سن دارد. از طرفی می‌دانیم که در سفر اول ویلیام به پارک، او هنوز با خواهر لوگان ازدواج نکرده است.



3. آرنولد و دلورس در 35 سال قبل: این صحبت‌ها به ابتدای ساخت دلورس و پیش از آغاز به کار پارک برمی‌گردد که آرنولد هنوز زنده است. زمانی که «کیتیچا» و آنجلا از طرف تشکیلات «آرگوس» در حال نشان دادن دموی پارک به لوگان هستند، احتمالاً مطابق با همین زمان است.

4. زمان تنهایی ویلیام با دلورس: این خط زمانی بعد از شروع پارک و علاقه‌مند شدن ویلیام به دلورس است. البته با صحبت‌های ویلیام و نشان دادن ماشین‌آلات، احتمالاً در آن زمان جیمی دلورس، پارک را در اختیار ویلیام قرار داده است. حال می‌تواند پس از بازنشستگی یا پس از مرگ او باشد (چون سرفه‌های جیمی در مهمانی بازنشستگی‌اش نشانه‌هایی از بیماری می‌داد). بهر حال در مورد این خط‌های زمانی شک و شبهه زیاد است و شاید تعداد آنها بیشتر از 4 مورد باشد.

### **نکات بی‌شمار و سوالات بی‌نهایت**

از زبان دلورس می‌شنویم که: «گلوری یک سلاح است و یک دوست نادان آن را به من نشان داده است». هر چند که بنظر می‌رسد این همان ماشین‌آلات ویلیام است اما این ساده‌تر از چیزی است که معمولاً در سریال وست‌ورلد می‌بینیم. از طرفی معنی سلاح می‌تواند هر چیزی باشد.

در زمان قدم زدن آرنولد و دلورس در شهر واقعی، متوجه می‌شویم که آنها در یک محله چینی قرار دارند. در اپیزود قبلی هم «کارل» که همان مسئول تیم امنیتی بود، با یک سرباز چینی در حال صحبت بود.



در این اپیزود، دلورس دو بار به درخواست آرنولد و ویلیام چشمانش را باز کرد. آرنولد از عبارت «خودت رو زنده کن» و ویلیام از عبارت «خودت رو برگردون» استفاده می‌کنند که قطعاً معنی خاصی دارد اما فعلاً آن را نمی‌دانیم. تشکیلات آرگوس چیست؟ آیا آنها فقط به دنبال اسپانسر هستند؟ اصلاً چرا آنها روبات‌ها را در اختیار دارند؟ آیا رابرت و آرنولد اجازه استفاده از میزبان‌ها را به آنها داده‌اند؟



آرنولد تنها کسی نبود که سعی داشت دنیای واقعی را به دلورس نشان دهد. لوگان نیز در مهمانی و در حالتی غیرعادی از نابودی انسان‌ها صحبت می‌کند که شروع این کار توسط افراد حاضر، صورت می‌گیرد. آهنگ دومی که دلورس در مهمانی نواخت، همان آهنگی بود که در هنگام تشخیص روبات‌ها توسط ویلیام، پخش شد. نام این آهنگ «The man I love» است یعنی «مردی که من دوستش دارم».



امیدواریم که این نقد و بررسی به درک بهتر سریال و توجه به نکات ریز آن کمک کرده باشد. شما می‌توانید به راحتی در وبسایت شبکه‌مگ عضو شده و نظرات و پیشنهادات خود را بیان کنید.

**تاریخ انتشار:**  
12 اردیبهشت 1397

**نشانی منبع:**

<https://www.shabakeh-mag.com/entertainment/12727/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%88-%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D9%82%D8%B3%D9%85%D8%AA-%D8%AF%D9%88%D9%85-%D8%A7%D8%B2-%D9%81%D8%B5%D9%84-%D8%AF%D9%88%D9%85-%D8%B3%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D9%84-westworld>